

چیستی حکمت عملی و جایگاه آن در طبقه‌بندی علوم با تکیه بر آراء فارابی

جواد دلپذیر^۱

چکیده

حکمت عملی به‌عنوان یکی از اقسام فلسفه مطلق، کارکردهای مهمی در کنش‌ها و حیات صحیح فردی و اجتماعی انسان و پایه‌ریزی نظام حکومتی و تمدن اسلامی دارد. از این‌رو شناخت کامل نسبت به چیستی و ویژگی‌های حکمت عملی اهمیت به‌سزایی دارد. یکی از راه‌های شناخت علوم و ویژگی‌های آنها، توجه به نظام طبقه‌بندی علوم و ملاک‌های آن است. فارابی از جمله فیلسوفانی است که بسیار گسترده به حکمت عملی پرداخته است. از نگاه فارابی، توجه به جایگاه حکمت عملی در طبقه‌بندی علوم و در نظر گرفتن ویژگی‌های کلی فلسفه به‌مثابه جنس حکمت عملی به همراه ویژگی‌های اختصاصی حکمت عملی، می‌تواند در ارائه تعریفی جامع و مانع از آن راهگشا باشد. بر این اساس حکمت عملی علمی نظری - به معنای قیاسی - و برهانی است که در مورد امور وابسته به اراده انسان از آن جهت که انسان را به سعادت یا شقاوت می‌رساند بحث می‌کند.

واژگان کلیدی: فارابی، طبقه‌بندی علوم، حکمت، حکمت عملی، چیستی حکمت عملی.

مقدمه

حکمت عملی به‌عنوان قسمی از فلسفه، دانشی است که از دیرباز مورد توجه فیلسوفان بوده است. این دانش به‌طور گسترده در آثار فارابی مورد بحث قرار گرفته است؛ تا جایی که حکمت نظری او را نیز تحت الشعاع قرار داده است. وی از این علم با نام‌هایی چون «علم مدنی» (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۳-۱۴ و ۳۱۲؛ همو، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۰-۱۴۲ و ۲۵۷)، «فلسفه مدنی» (همو، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۷)، «فلسفه انسانی»، «علم انسانی»، «فلسفه عملی» و «علم ارادی» نام می‌برد (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴؛ همو، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۷؛ همو، ۱۹۶۱م، ص ۶۹، ۷۲). در ادامه، وجه تسمیه این اسامی روشن خواهد شد.

حکمت عملی، علمی است ناظر به کنش‌های ارادی انسان که در ساحت‌های فردی و اجتماعی نقش مهمی را در هدایت و راهبری انسان به سوی سعادت ایفا می‌کند. از طرف دیگر، می‌توان از آموزه‌های حکمت عملی برای تبیین عقلانی گزاره‌های دینی ناظر به اعمال انسانی استفاده کرد. یکی از مهم‌ترین بخش‌های حکمت عملی - به‌ویژه در آثار فارابی - مباحث مربوط به اداره و تدبیر جامعه است. از این رو، این علم می‌تواند نقش مهمی در عملکرد صحیح حکومت اسلامی ایفا کند. به‌علاوه اینکه حکمت عملی شامل تمامی علوم انسانی که به رفتارهای ارادی انسانی (چه در ساحت فردی و چه در ساحت اجتماعی) ناظر هستند نیز می‌شود. در نتیجه، این علم بیانگر نوع نگاه میراث حکمی اسلامی به علوم انسانی است. از این رو حکمت عملی اسلامی^۱ راهی برای اسلامی‌سازی علوم انسانی است. با توجه

۱. قید «اسلامی» در این تعبیر همانند قید «اسلامی» در «فلسفه اسلامی» است. به این معناکه علم مقید به این قید، حقیقتاً دارای هویت اسلامی است. تبیین «اسلامیت» فلسفه اسلامی به بیان‌های مختلف، از سوی فیلسوفان اسلامی



به اینکه حکمت عملی در صدد است به نحو برهانی به حل و فصل مسائل انسانی بپردازد - چنانچه که در ادامه روشن خواهد شد. این امر اهمیت بیشتری می‌یابد. حکمت عملی بر اساس نقشش در کنش‌های اجتماعی انسان، می‌تواند نقش به‌سزایی در تحقق تمدن اسلامی ایفا کند.

با توجه به این نکات و دیگر کارکردهای مهم حکمت عملی که مجال پرداختن به آنها نیست، شناخت صحیح و کامل این علم اهمیت به‌سزایی دارد. از این رو در این نوشتار برای حصول این غرض، به بررسی جایگاه حکمت عملی در طبقه‌بندی علوم، واکاوی چیستی حکمت به‌مثابه جنس حکمت عملی، بررسی وجه تمایز حکمت عملی از نظری و درنهایت ارائه تعریف جامع و مانعی از آن می‌پردازیم.

جایگاه حکمت عملی در طبقه‌بندی علوم

معانی علم

نام علم بر اشیاء زیادی اطلاق می‌شود (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۱). در آثار فارابی دست‌کم چهار استعمال از واژه «علم» مشاهده می‌شوند:

۱. مطلق معرفت و آگاهی اعم از تصور و تصدیق و همچنین اعم از تصدیق یقینی و غیر یقینی و نیز اعم از تصدیق یقینی ضروری یا غیر ضروری است (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۲).

۲. با وجود استعمال علم در معنای عام، از دیدگاه فارابی اصطلاح «علم» بیشتر بر یقین ضروری اطلاق می‌شود. چنین علمی، علم یقینی نامیده شده است (همان، ص ۲۷۲).

فارابی علم حقیقی را علمی می‌داند که در همه زمان‌ها صادق و یقینی باشد. بنا بر این

بیان شده است (رک: درآمدی بر چیستی فلسفه اسلامی). به‌طور مشابه، حکمت عملی مورد بحث فیلسوفان مسلمان را هم می‌توان علمی اسلامی دانست که با توجه به انحای ممکن بهره‌مندی فلسفه از دین (رک: یزدان‌پناه، ۱۳۹۶، فصل هفتم؛ عبودیت، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۴-۶۸) هویتی اسلامی پیدا کرده و موافق با دین اسلام بوده و در راستای اغراض این دین الهی بیان شده است. البته این امر (همانند فلسفه به معنای خاص) همراه با تحفظ بر هویت برهانی حکمت عملی است و از این رو موجب خروج این علم از هویت خود نمی‌شود. بر همین اساس، کارکردهای مذکور برای حکمت عملی هیچ‌یک به معنای نفی نقش دین - اعم از گزاره‌های نظری و عملی - در این امور نمی‌باشند. تفصیل این نکات، از موضوع این نوشتار خارج است.

اصطلاح، معرفت غیر یقینی و همچنین معرفت قطعی به موجودی که در زمانی موجود است و ممکن است بعد از آن غیر موجود شود، علم خوانده نمی‌شود؛ زیرا آنچه که ممکن است کاذب باشد، علم و یقین نیست. بر همین اساس، قدام ادراک آنچه که تغییر آن از حالی به حال دیگر ممکن است را علم نمی‌دانستند. بلکه علم را یقین به وجود «شیئی که ممکن نیست تغییر کند» تعریف می‌کردند؛ مانند علم به فرد بودن عدد سه. برخلاف علم به نشستن یا ایستادن یک شخص خاص. علم یا یقین خواندن چنین معرفتی، استعاره‌ای است (همو، ۱۴۰۵ق، ص ۵۲).

۳. گاهی علم به معنای علم نظری نیز به کار می‌رود؛ علم نظری به معنای یقین به موجودات خارجی (امور غیر ارادی) و چیستی و چگونگی آنها است و با براهین مؤلف از بدیهیات دانسته می‌شود. این علم، فضیلت جزء نظری نفس انسان است و اعم است از آنکه یقین به شیء به همراه یقین به سبب وجودش باشد، یا بدون وقوف بر آن (همان، ص ۵۱-۵۲).

۴. یکی دیگر از استعمالات واژه «علم»، معنای دانش و رشته‌ای علمی است. علم در این اصطلاح به معنای مجموعه‌ای از مسائل به هم مرتبط در مورد موضوع (یا موضوعاتی) مشخص و با هدفی خاص است. این معنا شامل علوم و دانش‌های مختلفی چون طب، نجوم، فلسفه و ... و نیز شامل صناعات قیاسی غیر برهانی‌ای مانند جدل و خطابه می‌شود (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۱). همین اصطلاح از علم است که در کتاب «احصاء العلوم» مورد توجه فارابی قرار گرفته است. وی در این کتاب به دنبال معرفی علوم مشهور در زمان خود و اجزای هر یک از آنهاست (همو، ۱۹۹۶م، ص ۱۵). وی فایده این امر را شناخت علوم و ارزش آنها، مقایسه بین آنها، ارزیابی میزان موفقیت در تحصیل علوم و ارزیابی سطح علمی عالمان می‌داند (همان، ص ۱۶).

هرچند نام این کتاب موهوم آن است که وی درصدد احصای تمامی دانش‌هاست. اما وی نه تمامی علوم را نام برده و نه تقسیم‌بندی‌ای از علوم ارائه می‌کند؛ زیرا اساساً این امور دغدغه فارابی در این کتاب نیستند. او تنها به معرفی هشت علم مشهور در زمان خود و علوم زیرشاخه آنها اکتفا می‌کند و روشن است که صرف معرفی علوم و اجزای آنها را نمی‌توان طبقه‌بندی علوم دانست؛ زیرا طبقه‌بندی مستلزم بیان طبقات و تقسیم‌های کلان دانش‌هاست. به این صورت که طیف‌های مختلف علوم بر اساس ملاکی مشخص تبیین شده و سپس با توجه به ملاک‌های دیگری به تقسیم علوم موجود در هر طبقه می‌پردازد.

فارابی در بسیاری از موارد برای اشاره به دانش‌های مختلف، از واژه «صنعت» استفاده می‌کند. به‌عنوان مثال می‌توان به دانش‌های طب (همو، ۱۴۰۸ق، ص ۱۱، فلسفه (همان، ص ۱۲، ۳۱۰) و منطق (همان، ص ۱۳) اشاره کرد. «صنعت» خواندن یک علم نیز به این لحاظ است که آن علم به صورت ملکه‌ای راسخ در نفس عالم درآمده است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق(ب)، ص ۲۵۹-۲۶۰). اما «صنعت» اختصاص به علوم ندارد و حرف و مهارت‌های گوناگونی مانند بنایی، کشاورزی را نیز شامل می‌شود (رک: فارابی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۱-۱۳، ۳۲۲). از این رو جایگاه هر انسانی در جامعه براساس صنعتی که واجد آن است مشخص می‌شود. فارابی این امور را «صنایع عملیه» می‌نامد. این صنایع، از مدیریت جامعه تا خردترین مشاغل اجتماع را شامل می‌شود (رک: فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۵۵-۱۵۹؛ همو، ۱۹۹۵م، ص ۱۱۴-۱۱۵). هر صنعتی مشتمل بر معلوماتی است. اگر معلومات آن صنعت به صورت گزاره‌های منسجم درآیند، می‌توان به آن صنعت، عنوان «علم» به معنای دانش را نیز اطلاق کرد. بنابراین «صنعت» معنایی اعم از «علم» دارد.

طبقه‌بندی علوم

همواره در طول تاریخ علم، اندیشمندان به طبقه‌بندی علوم اهتمام داشته و تقسیم‌بندی‌های گوناگونی از دانش‌ها را ارائه داده‌اند. طبقه‌بندی علوم می‌تواند براساس معیارهای مختلفی مانند موضوع، روش، غایت، کارکرد، آلی یا استقلال بودن و یا ارزش علوم صورت گیرد. برخی از اندیشمندان نیز براساس چندین ملاک به طبقه‌بندی علوم پرداخته‌اند. به این صورت که براساس ملاکی، علوم را به دسته‌های کلانی تقسیم کرده و سپس هر یک از آن دسته‌ها را براساس ملاک یا ملاک‌های دیگر، به اقسامی تقسیم می‌کند.

گاهی این امر تا چندین طبقه ادامه می‌یابد. بنابراین توجه به طبقه‌بندی علوم، ملاک‌های آن و جایگاه هر علم در نظام طبقه‌بندی، تأثیر مهمی در شناخت ویژگی‌های علوم مختلف دارد. بدین نحو که طبقه‌بندی علوم موجب شناخت وجوه تشابه و تفاوت علوم با یکدیگر شده و در نتیجه موجب عدم خلط خصوصیات آنها با یکدیگر می‌شود. براین اساس می‌توان بین علوم گوناگون مقایسه کرد و میزان نفع، ارزش و اهمیت هر یک را درک نمود. بنابراین توجه به جایگاه هر علم در طبقه‌بندی علوم، برای شناخت کامل آن علم، مفید و بلکه ضروری است.

طبقه‌بندی علوم از دیدگاه فارابی

هرچند فارابی در کتاب احصاء العلوم به طبقه‌بندی علوم نپرداخته، اما در برخی دیگر از آثار خود، این کار را انجام داده است. دست‌کم دو نوع دسته‌بندی علوم در آثار فارابی مشاهده می‌شود که به آنها اشاره می‌کنیم.

تقسیم اول علوم

فارابی صنایع را براساس آنکه انجام آن صنعت به چه صورتی است، به عملی و نظری تقسیم می‌کند. صنایع عملی صناعی هستند که وقتی تحقق یافتند و اجزایشان کامل شد، انجام آنها به این است که فعلی از افعال انجام داده شود. به عبارت دیگر، این صنایع آماده هستند برای آنکه عملی و فعلی از آنها حاصل شود. غایت آنها نیز همین است. از این نوع صنایع می‌توان به طب، کشاورزی و نجاری اشاره کرد. در مقابل، صناعات نظری صناعی هستند که پس از کامل شدن اجزایشان و تحقق هویت صنعت، انجام آن به استفاده از قیاس است. علم به معلومات این صنایع نیز از تکرار افعال حاصل نمی‌شود، بلکه ناشی از به‌کارگیری قیاس است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۱-۱۴ و ۳۰۷).

صنایع نظری قیاسی به پنج قسم فلسفه، جدل، سفسطه، خطابه و شعر تقسیم می‌شوند که به «صناعات خمس» مشهورند. استعمال‌کننده قیاس، یا آن را برای خود به‌کار می‌برد و یا برای گونه‌ای تعامل با دیگران استفاده می‌کند. از بین صناعات خمس، تنها فلسفه است که صلاحیت دارد برای فهمیدن حقیقت توسط خود شخص استعمال شود. به‌علاوه اینکه می‌تواند برای تعلیم حق به دیگران نیز به‌کار برده شود. سایر صناعات خمس، جهت غلبه مشهوری یا ظنی بر مخاطب، یا اقناع او و یا برای تأثیرگذاری احساسی بر وی استفاده می‌شوند. بنابراین تنها فلسفه است که برای هر دو غرض کاربرد دارد (همان، ج ۱، ص ۱۲)؛ زیرا تنها فلسفه است که علاوه بر شرایط صوری قیاس، یقینی بودن مقدمات آن نیز ضرورت دارد (همان، ص ۳۱۰). از این رو، این دانش دانشی برهانی است که می‌تواند انسان را به واقعیت و حقیقت اشیاء برساند.

لازم به ذکر است که در اصطلاح فلسفه اسلامی، فلسفه و حکمت به یک معنا به‌کار می‌روند (رک: فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۵-۲۵۶).

فلسفه براساس نوع معلوماتی که مشتمل بر آن است، به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌شود. فلسفه یا به اشیائی که «شأنیت مورد عمل واقع شدن» را ندارند تعلق می‌گیرد و یا

به اشیائی تعلق می‌گیرد که «شأنیت انجام شدن» را دارند. به عبارت دیگر، اشیاء دسته اول علاوه بر اینکه ممکن است وجود تکوینی خارجی داشته باشند، موجود شدن آنها در خارج نیز توسط انسان به صرف تصور آنهاست. برخلاف اشیاء دسته دوم که بعد از مورد تصور قرار گرفتن توسط انسان، به وسیله او قابل ایجاد شدن در خارج هستند. از این رو، معقولات ارادی نامیده می‌شوند. قسم اول «فلسفه نظری» و قسم دوم «فلسفه یا حکمت عملی» نامیده می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۶؛ همو، ۱۹۹۱م، ص ۴۶؛ همو، ۱۴۱۳، ص ۱۴۴ و ۲۵۶-۲۵۷).

فلسفه نظری به سه قسم ریاضیات، طبیعیات و الهیات تقسیم می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۳-۱۴؛ همو، ۱۴۱۳، ص ۲۵۶-۲۵۷). هر یک از این اقسام نیز به اقسام دیگری تقسیم می‌شوند (رک: همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۳).

حکمت عملی نیز دارای اصنافی است. تقسیم مشهور بین فلاسفه، تقسیم آن به سه قسم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن است (رک: ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۱۶ (b) ۱۱۴)؛ ابن سینا، ۱۴۰۴ق (ب)، ص ۴). اما از دیدگاه فارابی، فلسفه مدنی دو جزء دارد؛ جزء اول، «صناعت اخلاق» است که در مورد افعال و اخلاق جمیل و اسباب کسب آنها بحث می‌کند و جزء دیگر که در مورد راه‌های کسب، توزیع و حفظ امور جمیل برای مردم جوامع بحث می‌کند، فلسفه سیاسی نامیده می‌شود (فارابی، ۱۹۹۶م، ص ۸۳؛ همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴؛ همو، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۶-۲۵۷). ابن سینا نیز در الهیات شفا، حکمت عملی را به دو قسم اخلاقی و سیاسی تقسیم می‌کند (ابن سینا، ۱۴۰۴ق (الف)، ص ۶). اما در منطق المشرقیین از چهار قسم برای حکمت عملی نام می‌برد (همو، ۱۴۰۵ق، ص ۷-۸). واکاوی تعداد اقسام حکمت عملی و چرایی آن، از موضوع این نوشتار خارج است.

لازم به ذکر است که علم منطق نیز علمی قیاسی می‌باشد که به صورت یقینی به عنوان ابزاری در اختیار صنایع قیاسی است. این علم، هم ارائه‌دهنده قوانین کلی‌ای است که صنایع قیاسی در آنها مشترک هستند و هم در هر یک از صنایع قیاسی، قوانین خاصی که موجب شکل‌گیری آن صنعت و ارزیابی گزاره‌های آن می‌شوند را ارائه می‌کند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۳). بنابراین می‌توان گفت صنایع قیاسی به دو قسم آلی و اصالی تقسیم می‌شوند. قسم آلی، همان علم منطق است و قسم اصالی شامل صنایع خمس می‌شود.

از منظر دیگر، صنایع قیاسی به دو قسم یقینی و غیر یقینی تقسیم می‌شوند. قسم یقینی

شامل منطق و فلسفه است که به دو قسم عملی و نظری‌اش تقسیم می‌شود و صناعات جدل، خطابه، مغالطه و شعر در قسم غیر یقینی جای می‌گیرند (همان، ص ۴۱۴-۴۱۶).

تقسیم دوم علوم

فارابی در مقام بیان امور به سعادت‌رساننده انسان نیز نوع دیگری از طبقه‌بندی کلان را از علوم و صنایع ارائه می‌کند (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۳-۲۵۶). برخلاف تقسیم‌بندی اول - که براساس خود علم و مؤلفه‌های آن بود - این تقسیم‌بندی براساس مقصود انسان از تحصیل هر یک از علوم و صناعات و به‌لحاظ تأثیر هر یک از آنها در حصول سعادت انسانی است. صنایع براساس نوع معرفتی که به‌وسیله آنها حاصل می‌شود، به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ زیرا معارفی که قابل درک برای انسان هستند، دو دسته هستند:

۱. دسته‌ای از معارف که تنها صلاحیت دانسته شدن دارند و شایستگی انجام شدن را ندارند؛ مانند علم ما به اینکه خداوند واحد است و عالم حادث است.

۲. دسته دیگری از معارف که هم صلاحیت دانسته شدن دارند و هم صلاحیت دارند انجام شوند؛ مانند علم به «حسن عدل و قبح ظلم» و «گزاره‌های طبی».

براین پایه، صنایع نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. صناعی که به‌وسیله آنها به معلوماتی که تنها صلاحیت دانسته شدن دارند علم حاصل می‌شود. فلسفه نظری با اقسام سه‌گانه آن (فلسفه اولی، ریاضیات و طبیعیات) در این قسم قرار می‌گیرند.

۲. صناعی که به‌وسیله آنها به آنچه که قابل عمل کردن است و قدرت بر عمل به آن وجود دارد، علم حاصل می‌شود. این صنایع خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) گروهی که علم به فعالیت‌ها و تصرفات انسان در زندگی اجتماعی‌اش را حاصل می‌کنند؛ مانند طب، تجارت و کشاورزی. به عبارت دیگر، این صنایع مفید علم ابزاری برای رفع نیازهای عادی زندگی انسانی هستند. صناعات جدل، خطابه، سفسطه و شعر نیز در این گروه جای می‌گیرند.

ب) گروهی که علم به سیره‌های انسانی و تمییز افعال صالح و ناصالح و قوت بر انجام سیره‌ها را حاصل می‌کنند. این قسم، شامل فلسفه یا حکمت عملی می‌شود.

هر یک از سه گروه مذکور از علوم، دارای مقصودی انسانی هستند. اموری که از دید انسان دارای مطلوبیت هستند و مورد قصد واقع می‌شوند؛ یا لذت است، یا نفع و یا زیبایی

(جمال). قسم دوم صناعات که انسان به وسیله آنها زندگی اجتماعی خود را اداره می‌کند، نافع هستند. به این معناکه دارای ارزش و مطلوبیت ذاتی نیستند، بلکه از این نظر که برطرف کننده نیازی از نیازهای انسان هستند، مطلوبیت دارند. اما قسم اول (فلسفه نظری)، جمیل است؛ زیرا به وسیله آن به درک حقیقت و واقعیت اشیاء نائل می‌شویم. یقین به واقعیت، جمیل است. همچنین مقصود از قسم سوم - که ناظر به افعال ارادی انسان هستند - نیز جمیل است؛ زیرا کسب آن صناعات، جز علم و یقین به حقیقت در حوزه افعال ارادی انسان نیست. یعنی تشخیص افعال ارادی شایسته و رساننده به سعادت و معرفت حقیقت، جمیل است.

بنابراین به طور کلی می‌توان صنایع را به دو قسم تقسیم کرد؛ قسمی که مقصود آن جمیل است و قسمی که تحصیل آن نافع است. صنعتی که مقصود از آن جمیل است، صنعت فلسفه است.

جمیل دو قسم است؛ قسمی که فقط علم است و قسمی که هم علم است و هم عمل. در نتیجه فلسفه نیز به دو صنف تقسیم می‌شود؛ صنفی که موجب علم به موجوداتی می‌شود که قابل انجام دادن نیستند و صنفی که موجب علم به موجوداتی که قابل انجام دادن هستند و حصول توانایی انجام آنها می‌شود. قسم اول «فلسفه نظری» و قسم دوم «فلسفه عملی» نامیده می‌شود.

جایگاه حکمت عملی در طبقه بندی علوم

با توجه به نوع طبقه بندی علوم که از دیدگاه فارابی بیان شد، نتیجه می‌گیریم که حکمت عملی، دانشی با ویژگی‌های زیر است:

- علمی نظری به معنای قیاسی است که انجام آن با ترتیب دادن قیاس صورت می‌گیرد.
- یک دانش فلسفی است. یعنی علمی قیاسی برهانی است که موجب انکشاف حق برای خود و انتقال آن به دیگران می‌شود.
- دانش فلسفی عملی است. یعنی مشتمل بر معقولاتی است که قابل انجام شدن توسط انسان هستند.

لازم به ذکر است - همان گونه که قبلاً بیان شد - اوصاف «نظری» و «عملی» که برای دانش‌ها به کار می‌روند، دو اصطلاح دارند. در اصطلاح اول، علم نظری به معنای قیاسی است و در مقابل، علم عملی به معنای غیر قیاسی است. بنا بر این اصطلاح، حکمت عملی

که از اقسام فلسفه به معنای اعم است، علمی نظری است. در اصطلاح دوم، علم عملی به معنای علمی است که مورد عمل قرار گیرد (شأنها ان یفعل) که در مقابل آن، علم نظری قرار می‌گیرد. تقسیم حکمت به نظری و عملی، بنا بر اصطلاح دوم است.

چیستی حکمت عملی با تأکید بر آرای فارابی

همان‌گونه که بیان شد، حکمت عملی یکی از اقسام فلسفه مطلق است. بنابراین برای مفهوم‌شناسی حکمت عملی لازم است ابتدا اصطلاح حکمت به مثابه جنس حکمت عملی مورد بررسی قرار گیرد و سپس ممیزه‌های حکمت عملی از حکمت نظری تفکیک شوند تا به تعریفی جامع و مانع از حکمت عملی دست یابیم.

تعریف فلسفه و حکمت مطلق

«فلسفه» در اصل مأخوذ از لغت یونانی «فیلوسوفیا» است که مرکب از دو واژه «فیلو» (به معنای دوست‌دار) و «سوفیا» (به معنای حکمت) می‌باشد (فارابی، ۱۹۹۶م، ص ۴۰). بنابراین فیلسوف به معنای دوست‌دار حکمت است. سقراط در مقابل سوفسطائیان که خود را «سوفیست» (یعنی «دانشمند») می‌دانستند، خود را «فیلوسوفیا» نامید.

سوفسطائیان دانش‌های مغالطی، خطابی و جدلی خود را نیز «سوفیا» می‌دانستند. اما مراد سقراط، افلاطون و ارسطو از «سوفیا» - که لفظ «فلسفه» مشتمل بر آن است - عنوان عامی است که شامل تمامی دانش‌های برهانی می‌شود (همو، ۲۰۰۲م، ص ۸۰-۸۱).

با این وصف می‌توان معنای دقیق اصطلاح فلسفه و حکمت را براساس جایگاه آن در بین صنایع و علوم بازشناسی کرد. براساس طبقه‌بندی بیان‌شده از علوم، فارابی «حکمت» یا «فلسفه» را یک علم نظری قیاسی و برهانی تعریف می‌کند که برای درک یقینی حقایق اشیاء و تعلیم حق به کار برده می‌شود.

وی موضوع فلسفه را شامل تمامی موجودات می‌داند و از این‌رو به تبع افلاطون و ارسطو، فلسفه را به «علم به موجودات از آن جهت که موجودند به قدر طاقت انسانی» تعریف می‌کند (فارابی، ۲۰۰۲م، ص ۸۰-۸۱). بنابراین مقدار معرفت حاصل از فلسفه، رسیدن به حداکثر درجه‌ای از شناخت اشیاء است که به حسب توان انسانی و به حسب طبیعت شیء برای انسان ممکن است (همان، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۰).

این‌گونه تعریف از فلسفه، در آثار فیلسوفان بعد از فارابی نیز دیده می‌شود (ابن‌سینا،

۱۴۰۴ق/ب، ص ۱۲؛ همو، ۱۳۲۶، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۳).
چنانچه مشاهده شد، یکی از مؤلفه‌های حکمت به معنای اعم، یقینی بودن آن است. این امر از دیدگاه فارابی - همانند سایر بزرگان فلسفه اسلامی - امری مسلم است (رک: فارابی، ۱۹۹۶م، ص ۳۸؛ همو، ۲۰۰۲م، ص ۸۱؛ همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۵). لذا فارابی حکمت و فلسفه را یکی از فضایل چهارگانه لازم برای سعادت انسانی می‌داند و معتقد است فلسفه با براهین یقینی، به شناخت حقایق و موجودات هستی می‌پردازد (همو، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۹، ۱۷۵ و ۲۵۷). ایشان غرض نهایی فلسفه را رسیدن انسان به سعادت نهایی خود می‌داند (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۷۲؛ همو، ۱۴۱۳ق، ص ۱۸۱).
بعد از فارابی، برخی از فیلسوفان متأخر از وی نیز حکمت و فلسفه را به استكمال نفس انسانی تعریف کرده‌اند (رک: ابن سینا، ۱۴۰۰ق، ص ۳۰؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۰).

برهمن اساس، فارابی علوم و صنایع را از این جهت که مطلوبیت آنها فقط به خاطر کارکرد عملی آنها در زندگی انسانی است و یا اینکه برای شناخت حق به کار می‌روند تقسیم کرده و فلسفه مطلق را علمی می‌داند که مقصودش تحصیل جمیل است؛ زیرا فلسفه موجب علم یقینی به حق است و چنین علمی جمیل است (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۵-۲۵۶).

جمع‌بندی

با توجه به مطالب مذکور، حکمت و فلسفه مطلق از نگاه فارابی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد:

«[حکمت و فلسفه مطلق] علمی نظری و قیاسی است که از طریق روش برهانی، به شناخت یقینی حقیقت اشیاء به‌قدر طاقت انسانی و تعلیم این حقایق می‌پردازد و از این طریق موجب استكمال و دست‌یابی انسان به کمال نهایی خویش می‌گردد».

تعریف حکمت عملی

همان‌گونه که قبلاً بیان شد، حکمت عملی یکی از دو قسم کلی فلسفه مطلق است که مشتمل معرفت به اشیائی است که «شأنیت انجام شدن» را دارند. به عبارت دیگر، حکمت عملی قسمی از فلسفه است که ناظر به امور ارادی انسان می‌باشد. براین اساس:

اولاً، حکمت عملی دانشی نظری است. به این معنا که به وسیله قیاس انجام می‌گیرد و غایت آن نیز اجرای قیاس است نه انجام فعلی از افعال.

ثانیاً، حکمت عملی، دانشی برهانی است که در آن تنها از مقدمات یقینی که بدیهی یا منتهی به بدیهیات هستند استفاده می‌شود.

ثالثاً، حکمت عملی به شناخت یقینی در مورد امور مورد بحث خود می‌رسد. بنابراین هر چند این دانش از امور ارادی بحث می‌کند، اما در مورد این امور، شناخت‌هایی مطابق با واقع و نفس‌الامر را ارائه می‌کند. بدین معنا که شیوه نفس‌الامری و حقیقی، انجام و کسب صحیح امور ارادی را در راستای رسیدن به هدفی مورد نظر ارائه می‌کند. در ادامه، توضیحات بیشتری در مورد موضوع و غایت حکمت عملی ارائه خواهد شد.

آنچه بیان شد، ویژگی‌هایی هستند که ناشی از ماهیت فلسفه مطلق به‌مثابه جنس حکمت عملی هستند. در نتیجه هر تعریفی که از حکمت عملی ارائه شود، باید مشتمل بر این عناصر باشد.

حال ضروری است برای روشن شدن ماهیت حکمت عملی، به بحث از فصل ممیز این قسم از فلسفه از قسم نظری آن پردازیم. به عبارت دیگر، در پی آنیم که چیستی و تعریف دقیق حکمت عملی را واکاوی کنیم. براساس ملاک‌های مختلف، تعریف‌های متعددی از حکمت عملی ارائه شده است. اکنون هر یک از این تعریف‌ها را بیان نموده و در نهایت به ارزیابی آنها و ارائه تعریفی جامع و مانع از حکمت عملی خواهیم پرداخت.

الف) تعریف براساس موضوع

هر یک از صناعات نظری (قیاسی) از «موضوع، مسائل و مبادی» سامان می‌یابند. موضوعات اموری هستند که در هر علمی از اعراض ذاتی آنها بحث می‌شود و دیگر اشیاء مورد بحث در صناعت، به گونه‌ای به آنها منسوب هستند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۷). بنابراین موضوع علم، امری معقول و کلی است که در هر علمی از آن بحث می‌شود.

در هر علمی، از سنخی از معقولات بحث می‌شود. در علم منطق، از معقولات از این حیث که دارای عوارضی ذهنی (مانند مدلول الفاظ بودن، کلی بودن، محمول و موضوع قرار گرفتن، معرف واقع شدن، مورد سؤال قرار گرفتن و ...) هستند بحث می‌شود. [این معقولات] از این حیث باهم ترکیب شده و از ترکیب آنها ابزارهای حفظ عقل از خطا حاصل می‌شود. اما در سایر علوم، از معقولات از این حیث که معقولات اشیاء خارج از ذهن

هستند (بدون در نظر گرفتن عوارض ذهنی و بدون در نظر گرفتن رابطه با الفاظ) بحث می‌شود. برخی از این معقولات از اراده انسان ناشی می‌شوند. حکمت عملی، این قسم از معقولات که ناشی از اراده انسان هستند را مورد بحث قرار می‌دهد (همو، ۱۹۸۶م، ص ۶۷). بنابراین حکمت عملی از اشیائی بحث می‌کند که قابل عمل و حصول با اراده انسان هستند. بنابراین حکمت عملی، فلسفه انسانی و عملی نامیده می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴). به همین دلیل، فارابی آن را «فلسفه مدنی» یا «علم مدنی» می‌نامد (همان، ص ۱۳-۱۴، ۳۱۲؛ همو، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۵۷)؛ چراکه «امور مدنی، اموری هستند که مبدأ آنها اراده و اختیار است» (همو، ۱۹۸۶م، ص ۱۵۱). البته چنین نیست که حکمت عملی از هر آنچه که مورد اراده انسان واقع می‌شود بحث کند. بلکه موضوع فلسفه عملی، اموری هستند که ممکن است انسان آنها را از این نظر که جمیل یا قبیح هستند و همچنین ممکن است انسان با انجام آنها سعادت‌مند یا شقاوت‌مند بشود انجام بدهد (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۵). فارابی در مقام ذکر مصادیق این امور ارادی، به افعال، سنن، سیر و ملکات ارادی اشاره کرده است (همو، ۱۹۹۶م، ص ۸۲؛ همو، ۱۹۹۱م، ص ۵۹).

براساس موضوعی که برای حکمت عملی بیان شد، فارابی این‌گونه به تعریف آن می‌پردازد: «فلسفه عملی، علمی است که وقتی انسان آن را دانست می‌تواند به آن عمل کند. برخلاف فلسفه نظری که وقتی دانسته شد، نمی‌توان به آن عمل کرد» (همان، ص ۴۶-۴۷). این‌گونه تعریف کردن حکمت عملی، در آثار دیگر فیلسوفان مسلمان نیز دیده می‌شود (رک: ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق(ب)، ص ۱۲؛ همو، ۱۴۰۰ق، ص ۳۰؛ همو، ۱۳۷۱، ص ۱۹۰؛ شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۳). صدرالمتألهین تصریح می‌کند که این تعریف براساس موضوع انجام گرفته است (صدرالدین شیرازی، بی‌تا، ص ۲).

ب) تعریف براساس غایت

حکمت عملی مشتمل بر شناخت سعادت و اشیائی است که اگر در جامعه به‌کار برده شوند، اهل جامعه به سعادت می‌رسند و اشیائی که مانع سعادت اهل جامعه هستند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴). به عبارت دیگر، حکمت عملی از کمال انسان و افعال و ملکاتی که انسان را به کمال می‌رساند بحث می‌کند. بنابراین غایت نهایی اموری که علم مدنی مشتمل بر آنهاست، سعادت و کمال انسانی است (همان، ج ۱، ص ۳۱۲؛ همو، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۰). فارابی از ارسطو نقل می‌کند که غایت حکمت عملی برگزیدن امور سعادت‌بخش و

احتراز از اموری است که مانع وصول به سعادت هستند؛ همان‌گونه که صاحب فلسفه نظری فیلسوف نخواهد بود، مگر آنکه غایت مورد نظر از واکاوی امور نظری که همان اقامه براهین است برای او حاصل شود. صاحب فلسفه عملی نیز فیلسوف نخواهد بود، مگر آنکه غایت از آن به صورت فعلی برای او حاصل شود. از این رو اگر علم به حکمت عملی - بدون آنکه مورد عمل واقع شود - برای شخصی حاصل شود، چنین علمی باطل خواهد بود؛ چراکه امر باطل، امری است که بدون حصول غایت مورد نظر از آن حاصل شود.

براین اساس غایت فلسفه عملی، سعادت‌مند شدن است نه صرف دانستن سعادت و راه رسیدن به آن (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۵-۴۱۶). به تعبیر دیگر، غایت حکمت عملی این است که مردم سعادت‌مند (یعنی اخیار و متمسک به نوامیس) شوند (همان، ص ۴۱۵).

با توجه به آنچه بیان شد، فارابی غایت حکمت عملی را وصول انسان‌ها به سعادت می‌داند. در نتیجه می‌توان حکمت عملی را به «علمی برهانی که غایت آن سعادت‌مند شدن مردم است» تعریف کرد و از این طریق بین حکمت عملی و دیگر علوم فرق گذاشت. ولی در آثار فارابی به چنین تعریفی دست نیافته‌ایم. در حالی که در آثار فلاسفه متأخر از فارابی، از این تعاریف یافت می‌شود (نک: ابن سینا، ۱۳۲۶، ص ۱۰۵؛ همو، ۱۴۰۴ق(الف)، ص ۴).

ج) تعریف بر اساس مباحث

از آنجایی که هر علمی تشخص و هویت ممتازی از بقیه علوم دارد، مجموعه مسائل و یا مباحث کلان هر علم می‌تواند معرف آن علم و تمایزدهنده آن از سایر علوم باشد. فارابی در برخی از آثار خود، حکمت عملی را براساس مباحث کلانی که در این علم مطرح می‌شوند تعریف کرده است. به عنوان مثال می‌گوید: «حکمت عملی یکی از علوم یقینی است که مشتمل است بر سعادت، اشیائی که به وسیله آنها سعادت حاصل می‌شود و اشیائی که مانع از سعادتند و به شقاوت مؤدی می‌شوند» (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۵). ایشان همچنین اظهار می‌دارد: «علم مدنی علم به اشیائی است که هر یک از اهل مدن به سبب اجتماع مدنی‌ای که دارند، به واسطه آن اشیاء به سعادت می‌رسند که استعداد آن را دارند می‌رسند» (همو، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۲).

ارزیابی و جمع‌بندی تعریف حکمت عملی

از دیدگاه فارابی، ملاک تمایز و تعدد علوم و صنایع، تعدد و تمایز موضوعاتشان است

(فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۳). صدرالمتألهین علت این امر را جزء علم بودن موضوع می‌داند و در نتیجه تعریف به آن، اولی از تعریف به امور خارج از علم مانند غایت است. به علاوه اینکه ممکن است دو علم متفاوت، در برخی از مبادی (مانند غایت) اشتراک داشته باشند. وی دو علم حکمت عملی و منطق را مثال می‌زند که غایت هر دو نفس عمل است، در حالی که موضوع آن دو متفاوت می‌باشد؛ اعم از آنکه خارجی باشد یا ذهنی. (صدرالمتألهین، (بی‌تا)، ص ۵). البته گرچه مثال ملاصدرا قابل مناقشه است، اما به نظر می‌رسد اصل اینکه ممکن است دو علم متفاوت، غایتی واحد داشته باشند درست باشد؛ زیرا - همان‌گونه که بیان شد - غایت حکمت عملی، سعادت‌مند شدن انسان است. حال آنکه غایت علم منطق، صیانت انسان از خطای در فکر (یعنی فکر صحیح) است. لذا گرچه این دو غایت در «از سنخ عمل بودن» مشترک هستند، اما عمل مورد نظر در حکمت عملی متفاوت از عمل مورد نظر در علم منطق است.

اما به نظر می‌رسد صرفاً به وسیله موضوع نیز نمی‌توان بین دو علم تمایز قائل شد. به عنوان مثال، موضوع هر سه صنعت «فلسفه، جدل و خطابه» اموری کلی مانند موجود بما هو موجود است. اما این سه علم در امور دیگری مانند مبادی، روش، مقدار معرفت و غایت با یکدیگر تفاوت دارند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۱).

مثال دیگر، سیاست علمی و سیاست عملی است. موضوع سیاست علمی - که جزئی از حکمت عملی است - و سیاست عملی واحد است و هر دو به اداره جامعه ناظر هستند (همان، ص ۳۲۲)، در حالی که حکمت عملی، علمی برهانی از علوم نظری و قیاسی است و سیاست عملی از صنایع عملی است که بر اساس تجربیات غیر برهانی سامان می‌یابد. اگر معلومات صنعت سیاست عملی به صورت گزاره‌هایی نظام‌مند درآیند، علم حاصل «علم سیاست عملی» است. بر این اساس، برای تمایز قائل شدن بین سیاست علمی - به مثابه جزئی از حکمت عملی - و سیاست عملی باید بر این نکته تأکید کنیم که روش سیاست علمی یک روش برهانی است، اما روش تدوین صنایع عملی و از جمله سیاست عملی، روشی تجربی و یا آمیخته‌ای از روش تجربی و روش‌های دیگر است و یا از این طریق که «اجرای صناعات عملی به انجام فعلی از افعال است» در حالی که «انجام صنایع نظری به استعمال قیاس است»، بین آنها تمایز قائل شد (رک: همان، ص ۳۰۷، ۱۱-۱۴، ۳۲۶). در نتیجه برای تعریف سیاست علمی - به گونه‌ای که از تمامی علوم و صنایع دیگر، از جمله سیاست عملی

متمایز شود - باید علاوه بر موضوع آن، بر نظری و برهانی بودن آن نیز تأکید کرد. همچنین ممکن است براساس غایت سیاست علمی و عملی، بین آنها تمایز قائل شد. به این صورت که غایت کلی حکمت عملی، وصول افراد جامعه به سعادت حقیقی خود است. برخلاف سیاست عملی که غایت آن یکی از انواع سعادت‌های ظنی است و براین اساس حکومت نیز به انواع مختلفی تقسیم می‌شود. ریاست حاکم ممکن است ریاستی فاضله یا جاهله باشد. ریاسات جاهله نیز براساس آنکه مقصود حاکم از ریاست چیست، انواع متعددی پیدا می‌کنند؛ گاهی غرض از این ریاسات لذت است، گاهی کرامت است و ... (رک: همو، ۱۹۹۱م، ص ۵۵).

به نظر می‌رسد در یک طبقه و سنخ از علوم، موضوع علوم تحت یک مقسم عام، تمایزدهنده آنهاست. اما برای تمایز کلی یک علم از دیگر علوم باید به امور دیگری همچون روش علم، غایت آن یا نحوه اجرای آن نیز توجه کرد.

براین اساس برای ارائه تعریف دقیق از یک علم که تمایزی کامل برای آن علم از دیگر علوم ایجاد کند، علاوه بر موضوع باید بر دیگر ویژگی‌های آن نیز تأکید کرد. توجه به جایگاه علم در طبقه‌بندی علوم و همچنین موضوع و دیگر مبادی آن علم می‌تواند تمیز کاملی از آن علم را ایجاد کند.

از طرف دیگر، مباحث کلان یک علم چیزی جز عوارض موضوع و موضوعات جزئی تری که موضوع اصلی علم به آنها تقسیم می‌شوند نیستند. لذا موضوع علم شامل همان‌هاست. به عبارت دیگر، تعریف به مباحث، چیزی جز تفصیل تعریف به موضوع نیست. البته فایده این‌گونه تعریف‌ها روشن شدن ابعاد و زوایای بیشتری از موضوع علم و در نتیجه حصول شناخت کامل تری از علم مورد نظر برای مخاطبین است.

با توجه به آنچه گذشت، برای ارائه یک تعریف کامل از حکمت عملی باید نخست براساس طبقه‌بندی علوم، به تعریف و بیان خصوصیات فلسفه مطلق به عنوان جنس حکمت عملی توجه کرد و سپس موضوع حکمت عملی را به عنوان فصل ممیز آن اضافه کرد تا این علم با تمایز کاملی از دیگر علوم و صناعات شناخته شود. براین اساس، می‌توان تعریف زیر را تعریفی کامل از حکمت عملی دانست:

«حکمت عملی، علمی نظری (قیاسی) و برهانی است که به امور وابسته به اراده انسان، از آن جهت که انسان را به سعادت یا شقاوت می‌رساند ناظر است».

لازم به ذکر است گرچه براساس نظام طبقه‌بندی علوم ویژگی «عملی بودن» برای حکمت عملی استنتاج شد، اما از آنجاکه «وابسته بودن حکمت عملی به اراده انسان» بیانگر این ویژگی می‌باشد، از ذکر آن در تعریف حکمت عملی اجتناب کردیم.

کتاب نامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۱). المباحثات. قم: انتشارات بیدار.
۲. _____ (۱۴۰۵ق). منطق المشرقیین. چاپ دوم. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۳. _____ (۱۴۰۴ق(الف)). الشفاء، «الالهیات». تصحیح سعید زاید. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۴. _____ (۱۴۰۴ق(ب)). الشفاء «المنطق» (البرهان). تصحیح سعید زاید. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۵. _____ (۱۴۰۰ق). رسائل ابن سینا. قم: انتشارات بیدار.
۶. _____ (۱۳۲۶ق). تسع رسائل في الحكمة و الطبيعيات. چاپ دوم. قاهره: دارالعرب.
۷. ارسطو (۱۳۷۸). اخلاق نیکوماخوس. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.
۸. شیرازی، قطب الدین (۱۳۶۹). درة التاج. چاپ سوم. به اهتمام و تصحیح سید محمد مشکوة. تهران: انتشارات حکمت.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (بی تا). الحاشیة على الهیات الشفاء. قم: انتشارات بیدار.
۱۰. _____ (۱۹۸۱م). الحكمة المتعالیة في الاسفار الاربعة العقلیة. چاپ سوم. بیروت: دار احیاء التراث.
۱۱. فارابی، محمد بن محمد (۱۹۹۵م). آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها. مقدمه و شرح و تعلیق از دکتر علی بوملحم، بیروت: مکتبه الهلال.
۱۲. _____ (۱۴۱۳ق). الاعمال الفلسفیة. مقدمه و تحقیق و تعلیق از دکتر جعفر آل یاسین. بیروت: دار المناهل.
۱۳. _____ (۱۴۰۸ق). المنطقیات. قم: انتشارات آیت الله مرعشی نجفی.
۱۴. _____ (۱۴۰۵ق). فصول منتزعة. چاپ دوم. تحقیق و تصحیح و تعلیق از فوزی نجار. تهران: المکتبه الزهراء (ع).
 ۱۵. _____ (۲۰۰۲م). الجمع بین رأی الحکیمین. تصحیح علی بوملحم، بیروت: مکتبه الهلال.
۱۶. _____ (۱۹۹۶م)، احصاء العلوم. مقدمه و شرح علی بوملحم. بیروت: مکتبه الهلال.

۱۷. _____ (۱۹۹۱م). کتاب الملة و نصوص اخرى. چاپ دوم. تصحيح محسن مهدى. بيروت: دارالمشرق.
۱۸. _____ (۱۹۸۶م). كتاب الحروف. تحقيق و تعليق محسن مهدى. بيروت: دارالمشرق.
۱۹. _____ (۱۹۶۱م). فلسفه ارسطو طاليس. تصحيح و تعليقه محسن مهدى. بيروت: دارالمشرق.
۲۰. عبوديت، عبدالرسول (۱۳۸۸). درآمدى به نظام حكمت صدرائى (ج ۱). چاپ دوم. قم: مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى ره.
۲۱. يزدان پناه، سيددالله (۱۳۹۶). تأملاتى در فلسفه فلسفه اسلامى. قم: كتاب فردا.